Scientific-Research Quarterly Siasat-e Motalieh
14th Year, No. 53, 2026

Factors Contributing to Government Ineffectiveness in Al-Farabi's Political Philosophy

Morteza Yousefirad

Associate Professor, Institute for Islamic Culture and Thought, Qom, Iran. m.yosefirad@isca.ac.ir

Abstract

Government ineffectiveness is a central concern in contemporary government studies, with diverse approaches seeking to identify its causes and enable governments to achieve their objectives more effectively. From the perspective of political philosophy, government is understood as a system for managing and directing society toward a stable order and the realization of collective goals and ideals. Al-Farabi places human beings and their existential advancement and perfection at the center of his account of government and its effectiveness. Nevertheless, he recognizes that government can become ineffective. Accordingly, this study asks: What factors, according to Al-Farabi, prevent government from achieving its goals? Employing qualitative content analysis, the study examines Al-Farabi's texts as an integrated whole, exploring their underlying and implicit meanings to identify manifest and latent factors, including structural and non-structural factors, contributing to government ineffectiveness. The findings identify three principal sets of factors. The first comprises failures to exercise wisdom and prudence and to consider the common interests and shared goods of individuals across all professions and social groups. The second concerns the absence of moderation in regulating the individual faculties of citizens and administrators, alongside the lack of policymaking grounded in civil justice within social and political structures. The third encompasses self-interest, wealth accumulation, and acquisitive selfishness among individuals and groups; the prevalence of injustice, discrimination, and class divisions; the gap between rich and poor; the deprivation, subjugation, and enslavement of certain groups; and the arrogance and domination exercised by individuals or groups over others.

Keywords: government, political philosophy, Al-Farabi, justice, wisdom.

Received: 2025-08-03 ; **Received in revised form:** 2025-11-22 ; **Accepted:** 2025-12-18 ; **Published online:** 2026-03-30
https://doi.org/10.22034/sm.2026.2040379.2237
© the authors
http://sm.psas.ir **Article type:** Research Article
Publisher: Political Studies Association of the Seminary

فصلنامه علمی - پژوهشی سیاست متعالیه
سال ۱۴، شماره ۵۳، ۱۴۰۵

عوامل ناکارآمدی دولت در فلسفه سیاسی فارابی

مرتضی یوسفی‌راد

دانشیار، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. m.yosefirad@isca.ac.ir

چکیده

امروزه در دولت پژوهی بحث ناکارآمدی دولت از مسائل اساسی در رویکردهای مختلف دولت‌پژوهان است، تا از ناکارآمدی آن پیشگیری شده و دولت بتواند به اهداف خود آسان‌تر دست یابد. در رویکرد فلسفی سیاسی با هدف ایجاد و استقرار نظم پایدار و دستیابی به اهداف و آرمان‌ها، به دولت به عنوان سامانه مدیریت و هدایت جامعه نگریسته می‌شود تا دسترسی و دستیابی به اهداف تعریف شده ممکن و مقدور گردد. فارابی به عنوان یک فیلسوف سیاسی، در دستگاه فلسفی سیاسی خود انسان و تعالی و ارتقاء وجودی آن را محور اساسی دولت و کارآمدی آن قرار می‌دهد، اما در عین‌حال مقوله دولت را مطلق نمی‌نگردد و معتقد است که ممکن است دچار ناکارآمدی گردد. از این‌رو پرسش اصلی آن است که نزد فارابی چه عواملی مانع از دستیابی دولت به اهداف و مقاصد خود می‌شود. پژوهش حاضر با روش تحلیل محتوا متون فارابی را به‌مثابه یک کل واحد نگریسته و با روش کیفی با رسوخ به معانی پنهان و فهم معانی مستتر، به شناخت عوامل ظاهر و پنهان و عوامل سخت و نرم ناکارآمدی دولت برمی‌آید، تا با تحلیل عمیق‌تر، ایده مورد نظر خود را مورد بررسی قرار دهد. عوامل ناکارآمدی دولت در فلسفه سیاسی فارابی به این شرح شناسایی شدند: یکی عدم بهره‌گیری از حکمت و دوراندیشی و عدم توجه به مصالح و خیرات مشترک همهٔ افراد در هر صنف و گروهی؛ دوم، عدم حاکمیت اعتدال‌بخشی بر قوای فردی افراد و مدیران جامعه و نبود سیاستگذاری بر محور عدالت مدنی بر ساختارها؛ سوم، در رویکردهای منفعت‌طلبی و ثروت‌اندوزی افراد و گروه‌ها و خودخواهی طمع‌ورزانه آنها و در رواج بی‌عدالتی‌ها و پیدایش تبعیض‌ها و اختلاف طبقاتی و وجود فاصله فقر و غنی و استضعاف و بندگی و استعباد گروهی و استکبار و سلطه‌گری فرد یا گروهی بر دیگران.

واژه‌های کلیدی: دولت، فلسفه سیاسی، فارابی، عدالت، حکمت.

استناد به این مقاله: یوسفی‌راد، مرتضی (۱۴۰۵). عوامل ناکارآمدی دولت در فلسفه سیاسی فارابی. *سیاست متعالیه*، ۱۴(۱): ص۷-۲۴.
https://doi.org/10.22034/sm.2026.2040379.2237

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۲ ؛ **تاریخ اصلاح:** ۱۴۰۴/۰۹/۰۱ ؛ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۴/۰۹/۲۷ ؛ **تاریخ انتشار:** ۱۴۰۵/۰۱/۱۰

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه **نوع مقاله:** پژوهشی http://sm.psas.ir

© the authors

مقدمه

امروزه بحث از کارآمدی و ناکارآمدی دولت از مسائل اساسی در رویکردهای مختلف مدیریتی و جامعه‌شناختی و علمی سیاسی در موضوع دولت است، تا بر مبنای نتایج حاصله بر آنها بتوان، هزینه‌های کمّی و کیفی و مادی و معنوی مدیریت و هدایت جامعه را کم کرده و از عوامل ناکارآمدی آن پیشگیری نمود تا دولت بتواند آسان‌تر به اهداف خود دست یابد. از این‌رو بحث از ناکارآمدی دولت و عوامل آن جدّی محسوب شده و جهت تحقق آن باید به شناسایی و رفع و دفع موانع آن اقدام کرد. در رویکرد فلسفی سیاسی نیز دستگاه‌های فلسفی سیاسی در حوزهٔ سیاست با هدف ایجاد و استقرار نظم و دستیابی به اهداف و آرمان‌ها، به دولت به عنوان سامانه مدیریت و هدایت جامعه می‌نگرند، تا دسترسی و دستیابی به اهداف در مراتب خود ممکن و مقدور گردد. فارابی به عنوان یک فیلسوف سیاسی، در دستگاه فلسفی سیاسی خود انسان و تعالی و ارتقاء وجودی آن را محور اساسی دولت و کارآمدی آن قرار می‌دهد. وی با رویکرد اعتدال‌بخشی، به تجویز دولتی برمی‌آید که علاوه‌بر استقرار نظم و امنیت، بتواند با پرهیز از افراط و تفریط، در ارتقاء وجودی افراد جامعه و رسیدن به آرمان‌ها و آرزوها، نقش موثری ایفا نماید، والا آن را محکوم به شکست می‌داند. از این‌رو مسأله اصلی آن است که از دیدگاه فارابی، چه عواملی مانع از دستیابی دولت به اهداف و مقاصد خود می‌شود. به عبارت دیگر، چه عواملی بازدارنده دولت در رسیدن به اهداف خود بوده و ناکارآمدی دولت را دربردارند. در پژوهش حاضر، با روش تحلیل محتوا، متون فارابی به‌مثابه یک کل واحد و به هم پیوسته و بافت‌مند تلقی شده و با روش کیفی، با رسوخ به معانی پنهان و فهم معانی مستتر، به کشف و شناخت عوامل ناکارآمدی دولت و سازمان‌یافتگی آنها برمی‌آید، تا با تحلیل عمیق‌تر آنها، ایده مورد نظر خود را مورد بررسی قرار دهد. بهره‌گیری از روش مذکور، این امکان را فراهم می‌سازد که با رویکرد فلسفی سیاسی، عوامل ناکارآمدی دولت مورد شناسایی، دسته‌بندی، تحلیل و ارزیابی قرار گیرند و در دو دستهٔ نرم‌افزارانه و سخت‌افزارانه قابل عرضه باشند و در میان آنها عوامل نرم‌افزارانه مهم‌تر از عوامل سخت‌افزارانه دانسته شوند.

۱. پیشینه پژوهش

بحث از کارآمدی و ناکارآمدی دولت و عوامل آن با رویکردهای علمی، جامعه‌شناختی سیاسی، حقوقی، قضایی و مدیریت سیاسی در درون نظریات توفیق، نظام‌واری، رضایت‌مندی و نسبیت تحقیقاتی را به خود اختصاص داده، اما با رویکرد فلسفی سیاسی اسلامی مبتنی بر توانایی و عدم توانایی دولت در دستیابی به

اهدافی چون عدالت و سعادت، پژوهش مشخصی یافت نشد، هرچند برخی تحقیقات از حیث رویکردی و موضوعی، ارتباط غیرمستقیمی با موضوع پژوهش حاضر دارند. اخوان کاظمی (۱۳۹۳)، در پژوهشی با عنوان «مقارنهٔ جایگاه کارآمدی در نظریات توسعه غربی و الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، شاخصه‌های مهم کارآمدی و کارآیی در نظام سیاسی علوی را عدالت‌ورزی، شایسته‌گزینی، تجربه موفق، نظارت و کنترل، قانون‌گرایی، امانت‌داری، ساده‌زیستی رهبران و مدیران و قناعت و پرهیز از اسراف همگان می‌داند.

جبارنژاد (۱۴۰۰) نیز در پژوهشی با عنوان «فلسفه سیاسی و کارآمدی دولت»، با رویکرد فلسفی سیاسی به موضوع کارآمدی دولت پرداخته است. در این پژوهش شاخصه‌های اصلی کارآمدی دولت از دیدگاه فارابی مورد بررسی قرار گرفته و با استفاده از متون فارابی، فضیلت و اتّصاف افراد جامعه و رهبران و مدیران دولت به آن، علم مدنی و پشتیبانی آن از سیاست و مدیریت مدیران، نظام‌مندی و رویکرد پیوستگی در امور و سعادت معرفی شده‌اند.

یوسفی‌راد (۱۴۰۵) در پژوهشی با عنوان «کارآمدی دولت در اندیشه سیاسی فارابی»، معیارهای کارآمدی را در دو دسته طبقه‌بندی کرده است. یک دسته معیارهای فرآیندی و دسته دیگر ناظر به عناصر اصلی اندیشه سیاسی فارابی می‌باشند. معیارهای فرآیندی مراحل اقدامات چهار گانه کلی عبارتند از: شناسایی خیرات و شرور، حفظ خیرات و فرصت‌ها، تبدیل تهدیدات به فرصت و ریشه‌کنی یا کاهش تهدیدات و شرور در فرآیند اعتدال‌بخشی جامعه و نظام سیاسی و نیل به سعادت. معیارهای دسته دوم، معیارهای کارآمدی عناصر اصلی دولت یعنی حاکم و ریاست فاضله آن، علم مدنی، مدینه فاضله و مردم هستند. معیار کارآمدی در عنصر حاکم و حکمرانی مطلوب آن، معیار کارآمدی عنصر حاکم در برخورداری او از معارف وحیانی، در علم او به سعادات و فضائل نظری و عملی، در توانمندی او در رفع انحرافات و ازاله شرور و برگرداندن امور به اعتدال‌شان، در توانمندی مدیریت او در تدبیر سیستمی و نظام‌مند (تفکر و تدبیر جزء-کلی) جهت ایجاد و استقرار اعتدال مدنی، در توجه به نیازهای ثابت و زمان‌مند انسان و افراد انسانی، در متغیر دیدن واقعیات، در قدرت اقناع، در قدرت اجرای تصمیمات، در مراتب ریاست برحسب شایستگی‌ها، در درک سیستمی و نظام‌مند از جامعه و نظام سیاسی و کارکرد وحدت‌بخش و تألیفی آن، در حکمرانی او بر مبنای عدالت و محبت مدنی، در هدف‌گذاری سعادت برای خود و مردم، در توانایی و قدرت تعقل او، در برخورداری از تجربه، در مراتب اقدام (آفت‌زدایی از شرور (انحرافات و خودخواهی‌ها و بی‌عدالتی‌ها و...؛ تعادل، توازن و هماهنگی مبتنی بر عدالت جهت تحصیل خیرات؛ نیل به سعادت)، در آگاهی به مبادی و مصالح عمومی و در اتّصاف حاکمان به فضائل و در ابتناء تعاملات آن بر عدالت مدنی و محبت مدنی است.

۲. چارچوب نظری

فارابی فیلسوفی است که کل عالم هستی و عوالم آن ازجمله عالم ارادی و زندگی انسانی را مورد تعاملات فلسفی خود قرار داده است. از این‌رو پژوهش حاضر به بررسی دیدگاه‌های فارابی در مقولات سیاسی ازجمله دولت و عوامل ناکارآمدی آن در دستگاه فلسفی، خاصه انسان‌شناسۀ وی می‌پردازد. فارابی با رویکرد نظام‌مند توحیدی، سیستمی و اعتدالی به هستی (فارابی، ۱۳۷۱، ص۱۶۳) و انسان، مدیریت، سامان‌دهی، هدف‌گذاری و مطلوبیت زندگی مدنی افراد جامعه را تبیین می‌نماید. در این دستگاه، فارابی برای سعادت انسان از منابع معرفتی فطری از طریق درک فطری (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص۵۰)، عقلی با برهان و استدلال (همان، ص۲۹)، وحیانی و تجربی از طریق تجارب اهل تجربه (همان، ص۵۴) بهره می‌برد. وی در انسان‌شناسی خود سرشت و ماهیت انسان را دو بُعدی دانسته و آن را ترکیبی از جسم و روح و بدن و نفس و خیر و شرّ می‌داند و بدن را مَرکَب روح دانسته و حقیقت انسان را موجود روحانی می‌داند. در نتیجه، کمال و سعادت و غایت آن فراتر از مادی، معنوی نیز دانسته می‌شود. در نفس‌شناسی او، انسان دارای نفس ناطقه با دو قوۀ عقل نظری و عقل عملی بوده که از آنها جهت ادراک حقایق و معارف نظری و ادراک و مدیریت ترویج خوبی‌ها و نیکی‌ها یعنی آنچه عمل کردنی و شایسته برای عمل است، استفاده می‌کند، تا با بهره‌گیری از آنها، کسب فضائل عملی و مصالح جمعی و نوعی تضمین گردد و مجموع آنها سعادت دنیوی و اخروی افراد جامعه را دربرداشته باشند (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص۹۵-۹۹). در انسان‌شناسی او تعالیم و ارشادات ریاست مبتنی بر علم و دانش، حکمت و شریعت الهی که در شخص نبی مصداق کامل می‌یابد (فارابی، ۱۹۶۴م، ص۷۸)، سعادت انسان در جغرافیای کل جامعۀ بشری را تضمین می‌کند. فارابی برای رسیدن انسان به سعادت، به استعدادهای کمالی ازجمله استعدادهای معرفتی قائل است که ظهور و شکوفایی آنها بدون همکاری و تعاون افراد انسانی امکان‌پذیر نمی‌باشد (فارابی، ۱۹۶۴م، ص۶۹؛ ۱۹۹۱م، ص۱۲۱-۱۲۲)؛ یعنی مشارکت مدنی، ضروری و ذاتی حیات و کمال او می‌شود (صدرا، ۱۳۸۷، ص۹۱-۹۶) و دولت و جامعه در سامان‌دهی و مدیریت مدنی، هزینه کمتری را متحمّل می‌گردد، اما هرگاه منابع و استعدادهای معرفتی او در مسیر شناخت از سعادت حقیقی قرار نگیرد، معرفت‌ها ماهیت حسی، با ویژگی مادی و ظاهرگرایانه و توهّمی و تخیّلی (فارابی، ۱۹۹۱م، ص۳۱۷-۳۱۹۸) به خود گرفته، که جملگی غیرحقیقی بوده و آنچه حاصل آنها می‌شود یا انکار حق و حقیقت یا فاصله گرفتن از آن بوده و بازتاب آنها در عمل، انحراف در راهبردها و انحراف در فرآیند سیاستگذاری و مدیریت سیاسی شده و نتیجه‌اش ضعف یا ناتوانی دولت در رسیدن به اهداف، خاصه در رساندن انسان به تعالی انسانی، در مصادیق تخلق به فضائل انسانی همچون عزّت و کرامت انسان بوده و

جایگزین آن در مراتب حداقلی، دوری از حیات معنوی و اکتفاء کردن به حیات دنیوی شده، در مراتب بعدی افراط در رذائل نفسانی مثل شهوت‌رانی و عیاشی و در حیات مدنی روی‌آوردن به سیاست‌ها و اهداف قدرت‌طلبی و ثروت‌اندوزی و افتخار به قوم و نژاد، مبنای دولت و مدیریت آن قرار می‌گیرد.

۳. مفاهیم پژوهش

۳-۱. کارآمدی و ناکارآمدی دولت

با توجه به اینکه کارآمدی در لغت در معانی اثربخشی، کارآیی و فایده‌مندی بکار رفته و در اصطلاح برای اثربخشی، توانایی نفوذ، و بهره‌وری کاربرد داشته (مک لین، ۱۳۸۷، ص۵۳۲)، از لوازم آن، استفاده مطلوب از منابع و بهره‌وری مفید از امکانات و توانایی رسیدن به اهداف می‌باشد، تا در مصرف منابع بهره‌وری بهینه صورت پذیرد (رضاییان، ۱۳۷۹، ص۱۹). در فلسفه سیاسی فارابی، دولتی کارآمد است که بتواند در رسیدن به اهداف تعیین شدهٔ خود در چارچوب اعتدال‌بخشی، از همه امکانات، نیروها و نهادها بهره‌وری و اثربخشی مفید داشته باشد. اهدافی که تحقق و عدم تحقق آنها نشانگر موفقیت و عدم موفقیت دولت در راهبری جامعه و در بهره‌وری و اثربخشی از امکانات و فرصت‌ها و تهدیدات و از سرمایه‌های اجتماعی می‌باشند. این اهداف عبارتند از: عبور از بی‌نظمی‌ها و افراط و تفریط‌ها؛ استقرار اعتدال در جامعه و نیل به سعادت. ناکارآمدی دولت در فلسفه سیاسی فارابی وجود و حاکمیت وضعیتی است که دولت را در مدیریت و سامان‌دهی خود از رسیدن به اهداف و مراتب کمالی جامعه و افراد آن بازمی‌دارند و آن زمانی است که دولت و بنیان‌های سیاست‌گذارانه و زیرساخت و ساختار مدیریت غیرحکیمانه و غیرعادلانه آن مانع از بروز و ظهور استعدادهای کمالی و مدنی افراد جامعه در مراتب تربیتی فردی، خانوادگی، جمعی و مدنی شود، بلکه موجبات بروز استعدادها و خصلت‌های طبیعی و حیوانی در سطح فرد و جامعه را فراهم می‌سازد.

۳-۲. افراط و تفریط غیرحکیمانه و غیرعادلانه

از دیدگاه فارابی، اعتدال یک رویکرد فهم و تبیین از کل هستی و عوالم آن است و بر موجودات غیرارادی به طور تکوینی حاکم بوده و در عالم موجودات ارادی و تشریعی، بویژه عالم انسانی، یک وضعیت مطلوب، اما غیرحاکم است و لزوماً باید برای رسیدن به علت غایی یعنی سعادت دنیوی و اخروی، در میان موجودات ارادی مستقر گردد (فارابی، ۱۹۹۱م، ص۱۲۷-۱۲۸؛ ۱۴۰۵ق، ص۹۲)؛ زیرا وجود پدیده‌های انسانی در غیر حالت اعتدال، یعنی حالت افراط و تفریط در قالب منفعت‌طلبی و طمع‌ورزی و... یا بی‌توجهی به زندگی دنیوی ظاهر شده که هیچ یک مورد تجویز و تأیید عقل و شرع نمی‌باشند و فرد و جامعه را از علت غایی و

هدف‌گذاری به سوی آن دور می‌کند. بنابراین، اعتدال و وضعیت اعتدالی، تجویز عقل است (یوسفی‌راد، ۱۳۹۹، ص۳۰)؛ از آن‌رو که در اعتدال فردی، عقل حاکم بر قوای نفسانی شده و فرد را از افراط و تفریط پرهیز می‌دهد و در جامعه بنیان مدیریت آن بر حکمت و عدالت قرار گرفته و امکان شکوفایی استعدادها و توانمندی‌های انسانی و کمالی و معطوف به سعادت و کمال غایی را فراهم می‌سازد. در این صورت فارابی دولت مطلوب و کارآمد را یک قدرت فائقهٔ سامان‌دهنده جامعه می‌داند که به منظور رسیدن به سعادت، مدیریت و راهبری تعادل‌ساز جامعه و نظام سیاسی را با سه کارویژه عهده‌دار است: حفظ صحّت جامعه بر پایه اعتدال؛ معالجه مریضی (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص۲۳) آن در صورت بروز اختلال در اعتدال جامعه؛ و اتّصاف به فضائل تا نیل به سعادت (همان، ص۲۳-۲۵). اما اگر دولت بر بنیان حکمت و دانایی و دوراندیشی و عدالت‌ورزی و احقاق حقوق مردم قرار نگیرد و در آن منافع فردی یا گروهی جایگزین منافع و مصالح عمومی شود، افراد و جامعه بر طریق افراط و تفریط قرار گرفته و فرد و جامعه به جای طی کردن مسیر کمال و تعالی وجودی، بر مسیر انحطاط و گمراهی و جهالت و فسق و ظلم و فساد پیش می‌روند. همین امر موجب شده تا به موازات توجه و عنایت فلاسفه به ثبات و تعادل و حفظ آن، افراط و تفریط از گذشته مورد توجه حکمای یونانی و ایران قبل از اسلام بوده و تا حکیمان مسلمان ادامه پیدا کند. سقراط، افلاطون و ارسطو ازجمله کسانی هستند که هنر زندگی را در دوری از افراط و تفریط دانسته و کسی را دارای فضیلت مدنی می‌دانند که از افراط و تفریط پرهیز کرده و اعتدال پیشه کند. از دیدگاه فلاسفه اسلامی، اعتدال و حد وسط امر مطلوب، بلکه پایه و اساس همه فضائل است؛ چنانچه نبی مکرم اسلام(ص) می‌فرماید: «بهترین حالت هر امری، حدوسط آن است» (شیرازی، ۱۳۹۶، ج۲، ص۱۷۶) و آنچه مذموم و ناپسند می‌باشد، پیامد و نتیجه آن سقوط در جهنم است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج۱، ص۷۴). بنابراین، فلاسفه اسلامی برای اعتدال و میانه‌روی ارزش ذاتی و مثبت و برای افراط و تفریط ارزش منفی قائل هستند. این بدان جهت است که آنان رشد و تعالی را در توسعه متعادل و متوازن و به دور از افراط و تفریط می‌دانند، اما آنچه غیر آن باشد، نتیجهٔ‌اش در جامعه عدم انسجام و پیوستگی و ظهور انواع رفتارهای خودخواهانه و متضاد، متزاحم، تنازعی (فارابی، ۱۹۹۱م، ص۳۲۰-۳۲۱)، استخدام غیرعادلانه (همان، ص۳۱۹-۳۲۰) و استعباد می‌شود (همان). از دیدگاه فارابی، بی‌تدبیری (همان، ص۳۲۲) و تدابیر غیرحکیمانه، افراطی، تفریطی، غیرعادلانه، ظالمانه، قاهرانه (همان، ص۳۲۱-۳۲۲)، جاهلانه (همان، ص۳۲۱)، فاسقانه (همان، ص۱۳۳) و گمراه‌کننده (فارابی، ۱۹۶۴م، ص۱۰۴) عواملی هستند که مانع از بهره‌وری از افراد و امکانات زیرساختی و ساختاری و سرمایه‌های انسانی اجتماعی و بهره‌دهی تجمیعی و اثربخشی آنها می‌شوند. بنابراین، آنچه در غیراعتدال

باشد، در انواع انحرافات با ماهیات جهل، فسق و گمراهی خواهد بود.

٤. عوامل نرم‌افزارانهٔ فکری و ذهنی

در دستگاه فلسفی سیاسی فارابی، علاوه‌بر اینکه نداشتن بنیان‌های معرفتی، بینشی، دانشی و انسان‌شناسانه متعالی آسیب زیرساختی به کارآمدی دولت می‌زند، دو عامل نرم‌افزارانهٔ ذهنی رویکردی و اندیشگی نیز مانع از آن می‌شوند که دولت بتواند بهره‌وری و اثربخشی موثر و مفیدی از نیروها و سرمایه‌های انسانی و ساختارهای مدنی داشته باشد. این دو عامل یکی نداشتن رویکرد اعتدال‌بخشی در افراد جامعه جهت شکوفایی استعدادهای کمالی و شکوفایی همه ارکان و ساختار و سطوح فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه بوده و دیگری عدم هدف‌گذاری و تعیین غایت سعادت حقیقی در سیاستگذاری کلان جامعه است.

٤-۱. عدم حاکمیت رویکرد اعتدالی دولت در سیاستگذاری و سامان‌دهی

فارابی با نگرش سیستمی و اعتدالی خود و در الگوی مدیریت حاکم بر جامعه، اساس را بر اعتدال می‌گذارد، تا میان اجزاء و عناصر دولت رابطه جزء و کلی برقرار شده و افراد و نهادها -به جای بروز رفتار و اقدامات انفرادی افراط و تفریطی- در رابطه تعاملی، تعادلی و تعاونی میان خود با یکدیگر و میان خود با دولت، یکدیگر را در یک حرکت از نقص به کمال تکمیل کنند. در اندیشهٔ اعتدالی فلاسفه اسلامی منشاء پیدایش انحرافات و رذائل، تجاوز و خروج از حد اعتدال، یعنی خروج از حاکمیت عقل دوراندیش و خیرخواه بر قوای نفسانی در افراد و خروج از حکمت، دانش، تخصص، حقیقت، حق و عدالت‌محوری در اهداف و سیاستگذاری و سیاستمداری‌های دولت است. انواع این خروج و تجاوزات یا با خروج به سوی زیاده‌روی، یا به سوی کندی و عدم همراهی حد اعتدال حاصل می‌شود (طوسی، ۱۳۷۳، ص۱۱۹). خواجه نصیرالدین طوسی دولتی را که پایه سیاستگذاری آن حکمت، دانش، حقیقت‌یابی و حقیقت‌خواهی و عدالت نباشد، دولت غیرفاضله و رذیله دانسته که ذاتاً زشت و قبیح بوده (همان، ص۳۰۳) و هدف آن تحقیر و به بندگی گرفتن مردم است و لذتش در به جهالت بردن مردم از حقوق خود و در قهر و خونریزی می‌باشد (همان، ص۲۹۳). خروج از اعتدال در دستگاه فلسفی فلاسفه اسلامی در سه شاخه حکمت عملی رخ می‌دهد. یکی خروج از اعتدال نفس، به معنای عدم حکومت عقل بر قوای شهویه و غضبیه است و سبب آن غلبه قوای شهویه و غضبیه بر عقل و بر دیگر قوای ادراکی است و نتیجه‌اش شهوت‌رانی، عیاشی، خوش‌گذرانی و دوری از ارزش‌های اصیل انسانی مثل دوری از خیرخواهی و نیکی کردن یا غضب و میل به ظلم کردن و بی‌باکی به حقوق انسانی و به ارتقاء وجودی خود و دیگران است. دیگری خروج از اعتدال خانواده و منزل است که به

معنای عدم تدبیر عقل عملی بر درک و تدبیر و تأمین مصالح منزلی و خانوادگی و تحکیم آن بوده و نتیجه آن عدم وجود مدیریت حکیمانه در تأمین مصالح آن است؛ به طوری که هر یک از اعضای خانواده مسیری طی می‌کنند که دیگری طی نمی‌کند و نسبت به یکدیگر متخالف و متضّاد در فکر و عمل و اقدام می‌شوند و وحدت خانواده را از بین می‌برند. دولتی که بر بنیان حکمت نباشد، نه افراد جامعه بر طریق تشخیص عقل و مصالح جمعی حرکت می‌کنند و نه خانواده اینگونه است و این عدم تدبیر موجب می‌شود که انس و الفت و همدلی و همدردی از میان خانواده رفته و نظام خانواده و نظام تربیتی و تعلیمی آن از هم بپاشد (همان، ص۲۰۸-۲۰۹) و اعضای آن هر یک بر طریقی و بر سبک زندگی خاصی متفاوت از دیگری ادامه زندگی دهند؛ هرچند در تعارض با یکدیگر باشند. خروج از اعتدال اجتماعی و مدنی نیز دو متعلق دارد: یکی، خروج از اعتدال حکومتی و دیگری خروج جامعه و نظام سیاسی از اعتدال. خروج از اعتدال حکومتی و حکمرانی آن به این معنا است که دولت در سطح حاکم و حکمرانان و مدیران دچار افراط یا تفریط شده و پایه تدبیر سیاسی حکومت و دولت، عقل و حکمت و شریعت نیست، بلکه یا فاصله گرفتن از مردم و بی‌توجهی به سامان‌دهی زندگی دنیوی مردم و پرداختن دولت‌مردان به امور معنوی و آرمانی و اخروی است، یا پیروی از هواهای نفسانی و رسیدن به مطامع و مواهب دنیوی مثل پول، ثروت و تصرف اموال عمومی و ملی و الحاق آنها به اموال خود و یا جاه، جلال، کسب قدرت و سلطه‌گری بر جسم و جان مردم است؛ بدون توجه به اینکه مدیریت و سامان زندگی مردم باید بر مبنای دانش مدیریت مدنی حکیمانه و حق و حقوق و عدالت مدنی (وضع الشی فی موضعه و استقرار افراد شایسته در جای خود) و عدالت‌ورزی باشد، والا خیانت به حقوق مردم بوده و چنین حکمرانی نامشروع و ظالمانه است. اسباب چنین افراط و تفریطی، فاصله گرفتن از حکمت، شریعت، عدالت و گسترش آنهاست (فارابی، ۱۹۹۱م، ص۱۵۸؛ ۱۴۰۵ق، ص۴۷-۴۸؛ ۵۵-۵۶) و موجب می‌شود که افراد و همه گروه‌ها و اصناف و طبقات از خیرات و منافع عام و عمومی به عدالت و به قدر استحقاق خود برخوردار نگردند. بنابراین، از نظر فارابی، دولتی که مسأله‌اش دفع شرور و آفات (فارابی، ۱۹۶۴م، ص۸۷، ۱۰۲-۱۰۶) و مفاسد مدنی و عدم اصلاح اخلاق جامعه (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص۳۰-۴۰ و ۸۰-۸۱) و عدم گسترش حکمت و عدالت (فارابی، ۱۹۹۱م، ص۱۵۸؛ ۱۴۰۵ق، ص۴۶-۴۷) نباشد، دولتی نیست که جامعه را در رساندن به اهداف انسانی و متعالی‌اش موفق بدارد.

٤-۲. هدف‌گذاری غیرمتعالی

در فلسفه سیاسی فارابی، فلسفه وجودی هر فردی از افراد و هر صنف و گروهی، رسیدن به کمال شایسته تحت عنوان سعادت است که در مورد انسان از آن به کمال حقیقی تعبیر شده و آن با ابتناء هدف‌گذاری و

سیاست‌گذاری‌های راهبردی و سیاست‌های اجرایی دولت بر حکمت، حق، عدالت و شریعت است، تا بتواند مردم را به‌سوی سعادت حقیقی مدیریت و هدایت نماید (فارابی، ۱۹۹۱م، ص۱۱۸). چنانچه در این دولت رهبر و حاکم مطلوب و شایسته کسی دانسته می‌شود که غرض و مقصودش سعادت حقیقی باشد، والا، شایستگی رهبری را ندارد (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص۴۰). در این صورت سعادت سودمندترین خیرات و متعالی‌ترین هدفگذاری است که افراد جامعه آن را انتخاب و برمی‌گزینند و به آن شوق می‌یابند، تا به سوی تحصیل آن بروند و دولت معدّل و دولت متعالی با سیاستگذاری حکیمانه و مدیریت عادلانهٔ تعادل‌بخش باید امکان دستیابی به آن را فراهم آورد (فارابی، ۱۹۶۴م، ص۸۱). در این صورت راهبری دولت ماهیت امامت فاضله یافته و کارآمد است؛ از آن جهت که جامعه را با استقرار وضعیت اعتدالی به سعادت خود می‌رساند. البته چنانکه فارابی در احصاءالعلوم تاکید می‌کند، منظور از سعادت، سعادت حقیقی است، نه سعادت پنداری و ظنّی (فارابی، ۲۰۰۱م، ص۴۳-۵۳). نظیر ثروت و خوش‌گذرانی و لذت‌جویی مادی. از نظر فارابی، سعادت حقیقی به نحو کامل آن در زندگی زودگذر این جهان غیرممکن است، بلکه رسیدن به چنین سعادتی، تنها در زندگی جاودانه اُخروی امکان‌پذیر است (فارابی، ۱۳۴۸، ص۱۰۶)، این در حالی است که متأسفانه بسیاری از انواع دولت‌ها یا بدون هدف‌گذاری برای سعادت حقیقی، به تأمین ضروریات اکتفاء می‌کنند و به شکوفایی ابعاد کمالی انسان نمی‌پردازند و فارابی از آنها به دولت ضروریه تعبیر می‌کند (فارابی، ۱۹۶۴م، ص۴۵)، یا از طریق تحصیل ثروت یا کرامت غیرحقیقی، شهرت‌سازی و تحصیل لذّات جنسی و دنیوی و حیوانی نموده و سعادات پنداری و توهّمی را جایگزین سعادت حقیقی می‌کنند (فارابی، ۱۹۹۱م، ص۱۳۲-۱۳۳؛ ۱۹۶۴م، ص۸۹-۹۲ و ۱۰۱-۱۰۲). فارابی در فصول منتزعه خود کتاب را مشتمل بر چهار موضوع اساسی یعنی تدبیر مبتنی بر خرد، عمران و توسعه و آبادانی جامعه، اصلاح روش و سیره اهل مدن (افراد و خانواده‌ها و گروه‌ها و طبقات) و انتخاب تعادل‌آور در نیل به سعادت (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص۲۳، ۴۷) می‌داند، تا دولت در مراتب آغازین تدبیر و سامان‌دهی و مراتب بعدی، دچار لغزش در مفاهیم و معانی و تطبیق معنا بر مصداق نگردد؛ زیرا در فکر فلسفی فارابی مقدمه رسیدن به سعادت اولاً، پرهیز افراد جامعه از رذائل و انحرافات و میل به اعتدال می‌باشد و این باید در مراحل اولیه تشکیل جامعه و سیاستگذاری‌ها و مدیریت خردمندانه و حکیمانه صورت پذیرد، تا نفوس افراد جامعه تربیت شده و افراد مدنی خود نفس خود را بر مبنای رعایت حقوق دیگران مدیریت نمایند، و ثانیاً به بلوغ و کمال خود یعنی سعادت حقیقی دست یابند. این دو عامل نزد وی اساسی بوده و زمینه‌ساز انحرافات عملی، رفتاری، مدیریتی، تقنینی و ساختاری می‌شوند.

۵. عوامل سخت‌افزارانهٔ عینی

دسته دیگری از عوامل ناکارآمدی دولت در فلسفه سیاسی فارابی ماهیت تقنینی، تدبیری، رفتاری و عملی دارند. نبود مدیریت، قدرت، تربیت و تأدیب بر مبنای اعتدال‌بخشی و نیل به سعادت حقیقی، مانع از ظهور و بروز استعدادها و توانمندی‌های الهی و سعادتمندانه افراد و جامعه می‌شود. این عوامل عبارتند از:

۵-۱. بی‌نظمی و بی‌قانونی

از دیدگاه فارابی، افراد جامعه به انفراده جمع افرادی هستند که هر یک نیازهای مختلف و منافع فردی متفاوت و علائق و انگیزه‌های مختلف دارند؛ در عین‌حال در میان آنها کسانی هستند که حس منفعت‌طلبی، طمع‌ورزی و سودجویی بیشتر داشته و آنها را به ظلم و بی‌عدالتی سوق می‌دهد و اذعان دارند که اگر قدرت قاهره‌ای معدّل و تعادل‌ساز به نام دولت نباشد که با شناخت و آگاهی از منافع متعدد افراد جامعه به برقراری نظم مبتنی بر قانون برنیاید، جامعه در همان مراحل اولیه شکل‌گیری خود دچار فروپاشی می‌شود؛ زیرا تعارض و تضاد منافع میان افراد مانع از آن می‌شود که ارتباطات اجتماعی و کنش‌های مدنی شکل گرفته و دوام یابد، «چون دواعی افعال مردمان مختلف است ... تنازع در میان افتد به افنا و افساد یکدیگر مشغول شوند ...» (طوسی، ۱۳۷۳، ص۲۵۲). البته بی‌نظمی و بی‌قانونی دو مصداق دارد. گاه مراد عدم وجود تنظیمات و عدم وجود قانون است. این امر اگرچه قابل تصور بوده، اما از آنجا که در تلقی فارابی انسان موجود مدنی است، به طور طبعی علاقه‌ای به بی‌نظمی و تداخل امور ندارد؛ زیرا مانع اصل بقاء و رشد کمالات و استعدادهای کمالی‌اش می‌شود. بنابراین، بی‌نظمی نزد ایشان یکی در عدم وجود ناظم در قوارهٔ دولت، مصداق عینی می‌یابد. این نیز کمتر مورد توجه است؛ زیرا اعتقاد به مدنیّت طبعی، انسان را هم به اعتقاد به ضرورت نظم کشانده و هم به ضرورت دولت و بلکه تشکیل دولت. آنچه مهم بوده و در این بحث محل توجه است، بی‌نظمی و بی‌قانونی‌ای بوده که ناشی از عدم اجرای قانون به شکل بازدارنده و پیشگیرانه است، تا کسی را تحریک به تکرار بی‌نظمی نکند و اگر بی‌نظمی کرده و قانون را زیرپا گذاشته، این بی‌نظمی برایش پرهزینه باشد «... و (دولت) دست هر یکی از تعدی و تصرف در حقوق دیگران کوتاه کند ...» (همان، ص۲۵۲). مصداق دیگر آن عدم ابتناء نظم و قانون بر عدالت است؛ یعنی اگر تدوین قانون بر عدالت نباشد، اجرای تنظیمات و قوانین ناعادلانه، تخریب و نابسامانی بیشتری را دربردارد.

۵-۲. عدم سیاست عدالت‌محور مدنی، توزیعی و شغلی

از دیدگاه فلاسفه اسلامی، به منظور رفع تبعیض‌ها و نابرابری‌ها و ایجاد برابری سیاسی، حقوقی و

فرصت‌ها و جهت افزایش مشارکت مؤثر و همگانی شهروندان در امور سیاسی و اجتماعی، ضروری است عدالت مدنی برقرار گردد، والا باید شاهد ظلم و تجاوز به حقوق یکدیگر بود. عدالت نسبت به فرد در جامعه به معنای اعطای حق بر پایه استحقاق‌ها، توانمندی‌ها و شایستگی‌ها است، تا مفید فایده واقع شود، اما عدالت مدنی قرار گرفتن هر فرد و هر نهاد مدنی در جایی است که متناسب با توانمندی بالقوه و بالفعل است (همان، ص۳۰۵)، تا اثربخش بوده و در آنجا بیش از جاها، موقعیت، پست‌ها و مناصب دیگر از خود ظرفیت و استعداد نشان می‌دهد. «باید که هر یکی را به منزلتی که مستحق آن باشد، قانع گرداند و به حق خویش برساند» (همان، ص۲۵۲). فارابی در مبانی انسان‌شناسانه خود همه افراد جامعه را صاحب حق دانسته و همگان را به طور برابر، شایسته برای برخورداری از خیرات و منافع عمومی می‌داند. «عدالت در مرتبه اول باید در تقسیم عادلانه خیرات مشترکی باشد که برای عموم مردم جامعه فاضله است» (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص۷۴-۷۵).

به عبارت دیگر، عدالت به آن است که خیرات مشترک مثل امنیت، سلامتی و منابع ملی برای همه افراد جامعه وجود داشته باشد، و دولت به عدالت در میان همگان آنها را توزیع کند، تا به گونه‌ای باشد که در جامعه کسی محروم نشود. اما عدالت اجتماعی را در وضع الشی و استقرار افراد در جایگاه‌هایی می‌داند که یا به طور طبیعی از توانمندی و استعدادی برخوردارند و یا اکتسابی در نظام عادلانه استعدادهایی در زمینه‌های متفاوت کسب کرده است. فارابی در بحث عدالت توزیعی و نظام مشاغل، با استناد به اینکه کثرت مشاغل در نظام اجتماعی و زندگی سیاسی، تجربه موفقی در نظامات و جوامع نبوده، معتقد است نباید دولت افراد را در مشاغل متعدد استفاده کند؛ زیرا در سیره گذشتگان اتفاق نیفتاده که هر کسی برای عمل و صناعتی صلاحیت داشته باشد، بلکه هر کسی برای صناعتی خاص، استعداد و صلاحیت دارد. چنانچه عدالت مدنی اقتضاء دارد دولت در نظام مشاغل، هر کسی را به یک صناعت واحد مشغول بدارد (همان، ص۷۴) و با توجه به تلاش همگانی برای برخورداری از جایگاه اجتماعی در جامعه و در کسب ثروت و کسب و یافتن قدرت، ضرورت است که عدالت اجتماعی محقق گردد و به رانت‌خواری و تبعیض نینجامد. در دولت‌هایی که میان عدالت در معنای برابری و نابرابری تفاوتی قائل نیستند، یا عدالت را در همه‌جا به معنای برابری تلقی نموده یا به معنای نابرابری أخذ می‌کنند و در جامعهٔ به‌جای رعایت اعتدال و حفظ مصالح عمومی همه اقشار و گروه‌ها شاهد آن می‌شوند که به تدریج ثروت یا قدرت در دست افراد و گروه‌های خاصی قرار گرفته و دیگران مورد ظلم آنها واقع شده و بدین طریق دولت بتدریج زمینه‌های ثروت‌اندوزی برای افراد و اقشار خاصی را فراهم می‌کند و جامعه به طبقات ثروتمند یا قدرتمند و فقیر تقسیم خواهد شد.

۵-۳. حکمرانی بدون پشتوانه حکمت، تعقل، تدبیر و عدالت

کارآمدی دولت فارابی در وجود حاکم و حکمرانی متّصف به حکمت و در دوراندیشی و خردورزی و رویکرد سیستمی اعتدالی و عدالت و حق‌محوری بر جامعه و نظام سیاسی است، تا با شناخت مواضع اعتدال و ایجاد و حفظ آن در جامعه و معالجه و طبابت آن (در صورت خروج از اعتدال) (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص۲۳)، سیاست‌های راهبردی را به سوی شناخت و کسب و ترویج فضائل تعیین و اجرایی‌سازی نموده، تا خود را از دیگر جوامع که غیرفاضله بوده و ماهیت جاهلی یا فاسقی یا ضالّه داشته و از حرکت به سوی سعادت حقیقی بدورند، متمایز کند. اما عدم وجود آن آسیب‌های جدی در هدایت جامعه به سوی دستیابی به اهداف و سعادات دنیوی و اخروی وارد می‌کند، به طوری که مردم جامعه به‌جای دوری از رذائل و افراط و تفریط‌ها، به رذائل و انواع انحرافات روی‌آورده و جامعه را در معرض هلاکت قرار می‌دهند (فارابی، ۱۹۹۱م، ص۱۳۰). فارابی وظیفه دولت را در ابتدا که جامعه به همگونگی و وحدت نرسیده و افراد آن دارای انگیزه‌ها و نیازهای متفاوت هستند، آسیب‌شناسی از انواع رذائل و امراض نفسانی از قبیل حرص و طمع و منفعت‌طلبی و انواع آسیب‌زدایی‌ها و معالجه درون نفسانی و بیرونی دانسته و در ادامه وظیفه دولت می‌داند که متناسب با آسیب‌شناسی خود به آسیب‌زدایی بپردازد، تا در یک فرآیند و مراحل معین، با وضع و اعمال قانون و اصلاح نفوس مریض به نفوس معتدل مدنی، افراد را در مناصب و مدیریت‌های مختلف، از خودمحوری و رفتارهای خارج از مدنیّت و خارج از اقتضائات منافع و مصالح عمومی، به افراد مدنی و اقتضائات آن تبدیل نماید، تا استقرار نظم مدنی و پذیرش آن درونی افراد شده و از ابزارهای بیرونی نظم و نظام‌آور مثل اعمال قانون و مجازات کمتر استفاده شود. وی گوید: «حاکم اعم از حکیم کامل و انسان مدنی در مقام معالجه و طبابت نفوس، نیازمند شناخت خود از نفس به کلّیت و اجزاء آن و شناخت آنچه از رذائل و نقائص عارض بر آنها می‌شود و آنها را متأثر می‌کند، برآید و نیز به شناخت اسباب بیماری‌ها و راه‌های درمان برآید، تا طبابت نفوس مبتنی بر حکمت صورت پذیرد و نیز در نفس‌شناسی خود باید بداند که کدام ویژگی‌های نفسانی موجب تخلّق نفس به نیکی‌ها شده و چگونه و با چه کیفیتی و با چه راهکاری محقق می‌شود (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص۲۵-۲۶). اما اگر چنین نشود، باید شاهد شکل‌گیری انواع جوامع غیرفاضله بود که در آنها سرمایه‌های اجتماعی و انسانی در اقشار مختلف مغفول مانده و آنچه شکوفا می‌شود، آن دسته از خصلت‌هایی است که جامعه را دچار تنش، تضاد، تنازع و در نتیجه سقوط و اضمحلال (مهاجرنیا، ۱۳۸۰، ص۳۰۳-۳۴۳) می‌سازد. از دیدگاه فارابی، اگر در مدیریت و سامان‌دهی جامعه، از علم و تخصص، دوراندیشی و خردورزی، تعقل و هدف‌گذاری برای سعادت دنیا و آخرت مردم استفاده نشود، یعنی «اگر زمانی پیش آید که حکمت از

شرایط ریاست حکومت و نظام سیاسی خارج شود و رئیس از دیگر شرایط برخوردار باشد، نظام سیاسی فاضله (مدنیه فاضله) بدون مَلِک و رهبر حکیم می‌ماند و رئیس حاکم، حکیم حاکم نمی‌باشد. در این صورت جامعه و نظام سیاسی فاضله و دولت (مدینه فاضله) جملگی خود را در معرض هلاکت قرار می‌دهند» (فارابی، ۱۹۹۱م، ص۱۳۰). لذا، دولت باید اخلاق شهروندان را به اعتدال سوق داده و در صورت انحراف، به اعتدال درآورد. این در حالی است که دولت‌های غیرفاضله به دلیل عدم برخورداری از پشتوانه حکمت، عقل و عقلانیت و عدالت مدنی، اهداف آنها در مدیریت سیاسی یا تحمیل جهل و جهالت مردم از حقایق است، یا تبعیض و فاصله طبقاتی و ثروت‌اندوزی آنگونه که در نظامات و دولت‌های غیرفاضله جاهله و فاسقه و کرامیهٔ شهرت‌طلب می‌گذرد. نزد فارابی، حاکم جامعه بازدارندگی و تبدیل شرور به خیرات و تبدیل افراد شریر به افراد فاضل (فارابی، ۱۹۶۴م، ص۲۴) را پایه حکمرانی خود قرار می‌دهد، تا زمینه‌های کارآمدی در سطح حکمرانی مطلوب و بازدارنده از بدی‌ها و زمینه‌ساز خوبی فراهم گردد. حاکمی که فارابی معتقد است هرگاه جامعه در اعتدال به‌سر برده، اما در ادامه انحرافی از اعتدال برایش حاصل شد، حاکم حکیم و دانا و آگاه به علل و عوامل انحرافات و مدیر و مدبر این توانایی را دارد که جامعه را مجدداً به اعتدال هدایت نماید. همچنین زمانی که جامعه فاضله از اعتدال خارج شد، انسان مدنی به عنوان حاکم عادل، جامعه را به ثبات و استقامت برمی‌گرداند و آن را حفظ می‌کند (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص۳۹)؛ یعنی انسان مدنی به عنوان حاکمی که از حکمت و اخلاق و توانایی تدبیر برخوردار است، این کار را انجام می‌دهد و انحراف وارده را به اعتدال برمی‌گرداند. لذا، دولت باید اخلاق شهروندان را به اعتدال سوق داده و در صورت انحراف، به اعتدال درآورد.

٥-٤. عدم برخورداری از دین فاضله

نزد فارابی توانمندی حاکم و رئیس اول مدینه فاضله از سویی و نیاز مردم برای رسیدن به اعتدال و نیل به سعادت تام و کامل از سوی دیگر، حاکم را بر آن وامی‌دارد که به وضع و ترسیم دین (ملت) (فارابی، ۲۰۰۱م: ص۴۳) و آیین فاضله سعادت‌آور برآید (فارابی، ۲۰۰۱م، ص۴۳؛ ۱۳۴۸، ص۱۰۸؛ ۱۹۶۴م، ص۸۴-۸۵؛ ۱۹۹۱م، ص۱۵۱)، اما اگر دولت فاضله نباشد، دین و آیینی برای مردم وضع می‌شود که مقوّم و توجیه‌کننده افکار و رفتار و اعمال حاکمان باشد؛ اعم از اینکه سیاست و هدف دولت غیرفاضله به جهالت کشاندن مردم باشد، یا رذالت و گمراهی یا کسب قدرت و ثروت و مال‌اندوزی خود و دیگران (همان).

٥-٥. عدم همبستگی مدنی مبتنی بر محبت مدنی

با توجه به اینکه جوامع از افراد با منافع متضاد یا مخالف تشکیل شده‌اند، نظام سیاسی شکل گرفته ناگزیر

است برای ایجاد همبستگی و پیوستگی میان افراد جامعه، در چارچوب عدالت مدنی عمل کند، تا دوام آورد. فارابی برای تحکیم تعاملات مدنی و همبستگی مدنی به دو عنصر اشاره دارد. یکی عنصر عدالت مدنی است که وضعی بوده و به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی صناعی است و دیگری عنصر محبت می‌باشد که درونی بوده و به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی طبیعی است و مقدم بر عنصر عدالت می‌باشد (طوسی، ۱۳۷۳، ص۲۵۸-۲۵۹). نزد فارابی تعاملات مبتنی بر محبت مدنی دارای منشاء درونی است و به شکوفایی مراتب کمالی عالی‌تری از تربیت انسانی می‌انجامد و زمینه‌های تعاملات پایدار مدنی را برای همه اقشار فراهم می‌سازند (فارابی، ۲۰۰۱م، ص۴۶)، در حالی‌که در جامعه غیرفاضله یا در تعاملات مدنی، محبت به یکدیگر وجود ندارد، یا برای مقاصد غیرانسانی مثل مال‌اندوزی از آن استفاده می‌شود. در جوامع با سیاست‌های غیرفاضله و سیاست‌های منحرف، به علت کثرت اهداف و غایات و عدم حاکمیت اصول وحدت‌زای نرم و معنوی همچون اصل توحید، مبنای دوستی و محبت کردن به یکدیگر، صوری و غیرواقعی شده و در این صورت اثر چنین محبتی بادوام نبوده و جامعه و دولت آن در خطر تفرقه و تشتت و از هم گسیختگی قرار می‌گیرند. فارابی جامعه احرار (جماعیه) را برای چنین موردی مثال می‌آورد که در آن به علت رها بودن مردم از هر قید و بندی و به علت برخورداری آن از تنوعات فرهنگی و سیاسی، در خطر سقوط قرار دارد (فارابی، ۱۹۹۱م، ص۱۳۳).

٦. نتیجه‌گیری

در این پژوهش نشان داده شد که در فلسفه سیاسی فارابی، عوامل ناکارآمدی دولت در دو دسته قابل بررسی می‌باشند. یک دسته تحت عنوان عوامل نرم‌افزارانهٔ ذهنی و اندیشگی و دسته دیگر از سنخ سخت‌افزاری و عینی و مدیریتی هستند. اساس این عوامل در عدم بهره‌گیری از حکمت و دوراندیشی و عدم توجه به مصالح و خیرات مشترک همه افراد و اصناف و گروه‌های مدنی است. البته دولت‌های منحرف به اِزای نوع انحراف‌شان از حق و به اِزای اهداف و غایات غیرحکیمانه و غیرعادلانه‌ای که دارند، ناکارآمدی خود را در آن زمینه‌ها ظهور و بروز می‌دهند. در دولت کارآمد فارابی بازداشتن ساختارهای مدنی و افراد جامعه از خطر انحراف و ظلم و بی‌عدالتی نسبت به همه افراد و اقشار و گروه‌ها رویکرد پیشگیرانه و بازدارندگی غلبه دارد، اما در نظامات غیرفاضله، حاکمیت منافع گروهی و حاکمیت اهداف انحرافی از حق و حقیقت و اعتدال و سعادت حقیقی، موجب می‌شود مدیریت‌ها در بهره‌وری از استعدادهای همهٔ افراد و گروه‌های جامعه به نحو مطلوب صورت نگیرد، بلکه گروه و صنف حاکم شده بهرهٔ لازم را ببرد. عدم حاکمیت اعتدال‌بخشی بر قوای

فردی افراد و مدیران جامعه و نبود سیاستگذاری بر محور عدالت مدنی بر ساختارها و مدیریت به سوی سعادت حقیقی، جامعه و دولت را در شکوفاسازی استعدادهای همهٔ افراد و اقشار و رسیدن افراد جامعه به سعادت حقیقی –نه توهّمی و تخیّلی– بازمی‌دارد. در نهایت باید گفت، پیدایش رویکردهای منفعت‌طلبی و ثروت‌اندوزی افراد و گروه‌ها و خودخواهی طمع‌ورزانه آنها و رواج بی‌عدالتی‌ها و پیدایش تبعیض‌ها و اختلاف طبقاتی و وجود فاصله فقر و غنی و استضعاف و بندگی و استعباد گروهی و استکبار و سلطه‌گری فرد یا گروهی بر دیگران، از نتایج ناکارآمدی دولت غیرفاضله می‌باشد.

منـابـع

اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۹۳). مقارنهٔ جایگاه کارآمدی در نظریات توسعه غربی و الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. *پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، ۳(۸)، ص۱۳۸-۱۰۹.

جبارنژاد، محسن (۱۴۰۰). *فلسفه سیاسی و کارآمدی دولت*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

رضاییان، علی (۱۳۷۹). *مبانی سازمان و مدیریت*. تهران: سمت.

شیرازی، قطب‌الدین (۱۳۶۹). *دره التاج*. تصحیح ماهدخت بانو همایی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲.

صدرا، علیرضا (۱۳۸۷). *علم مدنی فارابی*. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۳). *اخلاق ناصری*. تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی.

فارابی، ابونصر (۱۳۴۸). *احصاء العلوم*. ترجمه حسین خدیوجم. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

فارابی، ابونصر (۱۳۷۱). *التنبیه علی سبیل السعاده*. تحقیق شیخ محمد آل یاسین. تهران: انتشارات حکمت.

فارابی، ابونصر (۱۴۰۵ق). *فصول منتزعه*. فوزی متری نجار. تهران: انتشارات الزهرا.

فارابی، ابونصر (۱۹۶۴م). *السیاسة المدنیة الملقّب بمبادیء الموجودات*. به کوشش فوزی متری نجار. بیروت: المطبعة الکاثولیکیة.

فارابی، ابونصر (۱۹۹۱م). *آراء اهل المدینه الفاضله*. تحقیق دکتر البیر نصری نادر. بیروت: دار المشرق.

فارابی، ابونصر (۲۰۰۱م). *الملة و نصوص اخری*. با مقدمه و تحقیق و تعلیق محسن مهدی. بیروت: دارالمشرق، چاپ سوم.

فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۰۶ق). *الوافی*. اصفهان: مکتبه الامام امیرالمومنین علی(ع)، ج ۱.

مک لین، ایان (۱۳۸۷). *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد*. ترجمه حمید احمدی. تهران: میزان.

مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۰). *اندیشه سیاسی فارابی*. قم: بوستان کتاب.

یوسفی‌راد، مرتضی (۱۳۹۹). *چیستی فلسفه سیاسی مشاء*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

یوسفی‌راد، مرتضی (۱۴۰۵). راهبردهای کارآمدساز دولت در فلسفه سیاسی فارابی. *حکمت اسلامی*، ۳(۵۰).